یادداشت

نگاهی به قانون آیین دادرسی کیفری جدید

فرشید رفوگران*

پیش از اجرایی‌شدن قانون مجازات اسلامی مصوب ۱/ ۲/ ۹۲، احکام جزایی سالب حیات (اعدام یا قصاص) احکام متعددی نسبت به مجرمانی که در زمان ارتکاب جرم کمتر از ۱۸ سال تمام داشتند، صادر و بعضاً نیز (پس از رسیدن به ۱۸ سالگی) اجرا شده بود که این مسأله یکی از مهمترین و بحث‌انگیزترین چالش‌ها و انتقادات حقوقی و سیاسی در عرصه‌های گسترده داخلی و بین‌المللی نسبت به نظام کیفری حقوقی ایران را به وجود آورده است.زیرا از یک سو، وفق قوانین داخلی، ملاک سنی تشخیص مسؤولیت کیفری بر اساس بلوغ شرعی افراد، یعنی ۱۵ سال تمام قمری برای پسران و ۹ سال تمام قمری برای دختران است و از سوی دیگر، مطابق بند الف ماده ۳۷ کنوانسیون جهانی حقوق کودک مصوب ۲۹/ ۸/ ۶۸ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، معیار سنی موصوف در تمام افراد و صرفنظر از جنسیت و مذهب آنها، ۱۸ سال تمام شمسی مقرر شده است و این در حالیست که مطابق قانون اجازه الحاق جمهوری اسلامی ایران به کنوانسیون مزبور مصوب ۱/ ۱۲/ ۷۲ مجلس شورای اسلامی، در غیر موارد تعارض با اصول شرعی و فقهی، می‌بایست مفاد کنوانسیون ذکرشده را نیز اعمال و اجرا نمود.

این تعارض مهم موجود بین مقررات داخلی و بین‌المللی که از یک طرف موجب پیدایش نگرانی‌های وسیع برای فعالان حقوق کودک و مدافعان حقوق بشر شده و از طرفی نیز سبب اعمال فشارهای سیاسی مجامع و سازمان‌های بین‌الملل علیه نظام حقوقی و سیاسی کشورمان شده بود با تصویب ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱ / ۲ / ۹۲ در آستانه حل نسبی و رفع تدریجی، قرار گرفت. بدین توضیح که به موجب ماده مذکور، چنانچه افراد بالغ کمتر از ۱۸ سال، مرتکب جرائم مستوجب حد یا قصاص شوند اما ماهیت جرم انجام‌شده و یا حرمت آن را درک نکرده و یا در رشد و کمال عقل آنان شبهه وجود داشته باشد، حسب مورد و با توجه به سن آنها به مجازات‌های جایگزین حد یا قصاص، محکوم می‌شوند. هر چند که این ماده، جامع‌الاطراف و مانع‌الاغیار نبوده و نمی‌تواند به طور کلی مجازات سالب حیات افراد زیر ۱۸ سال را منتفی سازد اما به هر جهت روزنهٔ امیدی بر پیدایش رویه قضایی هوشمند و غالب، در خصوص انصراف مجازات سالب حیات به مجازات‌های مناسب دیگر، باز کرده و بدیهی است که نوآوری ماده ۹۱ قانون مجازات می‌تواند نسبت به پرونده‌های کیفری ایجادشده پس از تاریخ تصویب آن، مفید و مؤثر باشد اما از زمان تصویب و اجرای قانون جدید به بعد، همچنان معضل احکام قطعی سالب حیات مجرمین زیر ۱۸ سال، لاینحل باقی مانده بود تا اینکه اینجانب و بعضی از همکاران دیگر، به ناچار با تلقی مفاد ماده ۹۱ به عنوان قانون مناسب‌تر به حال محکومین قطعی جزایی و به استناد بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب سال ۱۳۷۸ که یکی از موارد پذیرش تقاضای اعاده دادرسی از احکام قطعی را تصویب قانون لاحق مبتنی بر تخفیف مجازات نسبت به قانون سابق می‌دانست، اقدام به اخذ وکالت از برخی محکومین موصوف و تقدیم تقاضای اعاده دادرسی از احکام قطعی اعدام یا قصاص نفس آنها به دیوان عالی کشور نمودیم. نظر به اینکه از یک سو، تلقی مذکور آنگونه که باید و شاید، موجه به نظر نمی رسید و از دیگر سو، بند ب ماده ۱۰ قانون جدید مجازات اسلامی نیز مقررات جدیدی را برای قوانین لاحق اخف (مناسب‌تر)، پیش‌بینی کرده بود بین شعب مختلف دیوان عالی کشور در پذیرش تقاضاهای اعاده دادرسی تقدیمی بر مبنایی که گفته شد، اختلاف نظر و تفاوت آراء، حادث گردید.

توضیح اینکه، قانون جدید آئین دادرسی کیفری در تاریخ ٤/ ۱۲/ ۹۲ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و مطابق ماده ٥٦۹ آن مقرر شد که از تاریخ ۱/ ۹۳/۸ به موقع اجرا گذاشته شود اما به دلیل پاره‌ای از مشکلات موجود در رابطه با اجرای آن و به تقاضای قوه قضائیه و تصویب مجلس، اجرای قانون آیین دادرسی کیفری به تاریخ ۱/ ٤/ ۹٤ موکول و متعاقبا از تاریخ مذکور در سراسر کشور لازم‌الاجرا گردیده است و به موجب ماده ٥۷۰ آن، کلیهٔ قوانین و مقررات مغایر با آن از جمله قانون آیین دادرسی کیفری سابق، صریحاً منسوخ شده است. لذا با توجه به حاکمیت قانون جدید و جایگزینی ماده ٤۷٤ آن در مبحث اعاده دادرسی، به جای ماده ۲۷۲ قانون سابق، پذیرش تقاضای اعاده دادرسی صرفاً در چارچوب مقررات ماده ٤۷٤ ممکن و میسور است و با نگاه به مقررات جدید و ملاحظه بندهای هفت‌گانه ماده مذکور، مشخص می‌شود که از این به بعد، مقولهٔ «تصویب قانون لاحق مبتنی بر مجازات اخف نسبت به قانون سابق»، از موارد پذیرش اعاده دادرسی نیست و البته اگرچه علت عدم درج حکم مندرج در بند ۷ ماده ۲۷۲ قانون قدیم در ماده ٤۷٤ قانون جدید، چیزی جز پیش‌بینی آن در بند ب ماده ۱۰ قانون مجازات اسلامی جدید و رفع ظاهری نیاز به تعبیه مجدد آن در ماده ٤۷٤ قانون آئین دادرسی کیفری جدید نمی‌باشد و ظاهر این تعلیل نیز صحیح به نظر می‌رسد اما متأسفانه قانونگذار نتوانسته است وقوع معضل مربوط به مجازات کودکان زیر ۱۸ سال و چالش انسداد باب اعاده دادرسی از احکام قطعی آنها را پیش‌بینی و برای آن چاره‌اندیشی کند. بنابراین باید اذعان کرد که کارایی و تأثیر مفید رأی وحدت رویه ۷۳۷ دیوان عالی کشور صرفاً برای یک بازه محدود زمانی حدوداً ٦ ماهه بوده که متأسفانه با اجرایی شدن قانون آیین دادرسی کیفری جدید، از ۱/ ٤/ ۹٤ منقضی شده و معضل وجود احکام قطعی سالب حیات محکومان زیر ۱۸ سال و چالش راجع به احتمال اجرای آنها، به عرصه پرتلاطم حقوق کیفری ایران بازگشته است.

امید است که قانونگذار ایران و مسوولین قوه قضائیه با توجه به اهمیت چالش مورد نظر و جایگاه ویژهٔ حقوق کودکان در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی و با استعانت از نظرات دانشمندان علم حقوق و کسب فتاوای راهگشای فقهای معاصر، یکبار برای همیشه نسبت به حل هوشمندانه آن و باز کردن گره‌های کور از این کلاف سردرگم، اهتمام ورزند.

*** وکیل پایه یک دادگستری**

منبع: ایسنا

غلامرضا ظریفیان در گفت‌وگو با «مردم‌سالاری» تبیین کرد:

نیاز به گفت‌وگوهای ملی با استانداردسازی حقوق اساسی، منافع ملی و آزادی

نخبگان ما دچار خودشیفتگی و غفلت هستند

چرا گذشته چراغ راه آینده ما نمی‌شود؟

عکس: الهام درفشی / مردم‌سالاری

در جلسه فعالان سیاسی با رئیس‌جمهور ایده گفت‌وگوهای ملی مطرح شد. گفت‌وگوهای ملی معمولا در کشورهایی با نظام پارلمانی مطرح می‌شود تا احزاب برای تشکیل دولت و جلوگیری از بی‌ثباتی با یکدیگر گفت‌وگو کنند تا یک دولت ملی شکل گیرد اما در کشور ما که نظام پارلمانی وجود ندارد ایا گفت‌وگوی ملی ضرورتی دارد؟ دکترغلامرضا ظریفیان معاون وزیر علوم دولت اصلاحات در گفت‌وگو با روزنامه «مردم‌سالاری» از ضرورت آغاز گفت‌وگوهای ملی برای استانداردسازی واژه‌های اساسی برای توسعه می‌گوید. وی معتقد است که باید ابتدا واژه‌های اساسی خود را استاندارد کنیم و از خودشیفتگی‌ها و توهم‌ها دست برداریم و سپس با نگاه به اینده به سمت توسعه حرکت کنیم. ظریفیان تاکید می‌کند که گفت‌وگوهای ملی باید با هدف کشف حقیقت و نه از میدان به در کردن دیگران باشد. متن گفت‌وگوی «مردم‌سالاری» با غلامرضا ظریفیان به شرح زیر است:

در دیدار اخیر فعالان سیاسی با رئیس‌جمهور ایده شکل گیری گفت‌وگوهای ملی مطرح شده است. به نظر شما آیا گفت‌وگوهای ملی از ضرورت‌های حال حاضر کشورمان است؟ و چه مشکلی از ما با این گفت‌وگوها حل می‌شود؟

برای توسعه کشور قطعا باید حرف‌های مبنایی و خوب زیاد زده شود. ما کمتر با هم حرف می‌زنیم و بیشتر با ذهنیت هم با یکدیگر برخورد می‌کنیم. ما وقتی کشورهایی مثل کره جنوبی، مالزی یا کشورهای آمریکای لاتین که از سه دهه پیش جهش‌های جدی داشته اند را بررسی می‌کنیم متوجه می‌شویم که در این کشورها احزاب قوی با اختلافات جدی وجود داشتند اما توسعه اساسی آنها به این دلیل بود که آنها حداقل درباره ۲۰۰ واژه اساسی خود به تفاهم رسیدند بطوریکه درباره واژه‌هایی همچون توسعه، منافع ملی و اولویت‌های کشور به برداشت مشترکی رسیده‌اند اما مشکل ما این است که نیروهای دخیل در عرصه سیاست و حکومت از واژه‌های رشد، توسعه، عدالت، منافع ملی وحقوق اساسی مردم برداشت‌های خیلی متفاوتی دارند و مصداق این بیت هستند که از ماه من تا ماه گردون/ تفاوت از زمین تا آسمان است.

حاصل این شرایط این شده است که ما دولت‌های مکمل هم نداریم.کشور در یک دوره ای به وفاق می‌رسد و نتیجه آن برنامه چهارم توسعه می‌شود که رهبری، مجلس، دولت، مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان آن را تایید می‌کنند اما دولتی می‌آید و کل برنامه را کنار می‌گذارد و برداشت‌های خود را در هشت سال حاکم می‌کند. هشت سال زمان زیادی است و در همین مدت بسیاری از جوامع رشد زیادی کردند.

یکی از نیازهای ما برای ایجاد نگاه کلان در مدیریت کشور آغاز گفت‌وگوهای ملی است تا حداقل درباره ۱۰۰ واژه اساسی خود را یکبار برای همیشه استاندارد کنیم زیرا اگر این کار را انجام ندهیم از گردونه توسعه عقب می‌افتیم. نسل جوان ما نمی‌تواند با دعواهای سیاسی ما زندگی کند. غرور ملی، رفاه جامعه و رشد نسل جوان در گرو وحدت در مسائل کلان ملی است.پس ما به گفت‌وگو نیاز جدی داریم البته گفت‌وگو نه با هدف از میدان به در کردن رقیب بلکه با هدف کشف حقیقت! اگر این گفت‌وگوها به صورت جدی آغاز نشود ما با عقب ماندگی و افت شاخص‌ها مواجه خواهیم شد. در دنیای امروز اگر یک شاخص افت کرد بلافاصله یک مشکل ملی ایجاد می‌شود و اینگونه نیست که اثر خود را پنجاه سال آینده نشان دهد.

ما زمانی در زمینه ورزش‌های جمعی دچار مشکل بودیم اما ایجاد زیرساخت مناسب و برنامه‌ریزی درست به این مشکل پرداخته شد و نتیجه آن را در رقابت و پیروزی تیم والیبال کشورمان در برابر قدرت‌های جهان می‌بینیم. این پیروزی‌ها برای مردم و همه جریان‌های سیاسی یک غرور و افتخار ملی را ایجاد کرده است. البته ما مشکلات زیاد دیگری هم داریم به طور مثال با همه پیشرفت‌هایی که در عرصه علم و دانش داشته ایم هنوز نتوانسته ایم، علم را به محصول تبدیل کنیم. هنوز در اخلاق اجتماعی ما دادن مالیات برای استقرار دموکراسی جا نیفتاده است. این‌ها همه تجارب بشری است و ما کجا باید درباره این مسائل گفت‌وگو کنیم؟ اگر احزاب بدرستی در کشور شکل نگیرد و دولت در سایه تشکیل نشود، احزاب به نیروهای فرسایشی تبدیل می‌شوند. در حالیکه احزاب باید دولت در سایه باشند و از قبل برنامه داشته باشند تا وقتی دولتی بر سر کار آمد از صفر شروع نکنند. این‌ها همه حرف‌های ملی است. اگر فرهنگ عمومی‌ارتقا پیدا نکند هر کاری بی نتیجه است و مشکل ترافیک و فرار مالیاتی حل نمی‌شود.

باید به این نکته توجه کرد که مردم در سی سال گذشته نشان داده اند که اقبال بیشتری به اندیشه روشنفکری دینی که هم از دستاوردهای بشری استفاده می‌کند و هم به دین معتقد است، دارند اما جامعه می‌بیند که دعواهای سیاسی ما همان دعواهای سیاسی صدسال پیش است. اگر مقالات روزنامه‌های دوره مشروطه را امروز دوباره در روزنامه‌های خود چاپ کنیم می‌بینیم مسائل و مشکلات ما نسبت به صدسال گذشته تغییری نکرده است و آنها هنوز حل نشده‌اند. مردم با دیدن این شرایط خسته شده و به مسوولان می‌گویند شما نمی‌توانید از منابع موجود کشور برای حل مشکلات استفاده کنید. ما در حال از دست دادن فرصت طلایی جوانی جامعه هستیم. ما برای حل این مشکلات به گفت‌وگوهای ملی نیاز جدی داریم.

شما به وجود مشکلات ثابت در یکصدسال اخیر اشاره کردید. به لحاظ تاریخی این تفاوت در برداشت از واژه‌ها چگونه ایجاد شده است؟

در حال حاضر گفت‌وگوهای جدی در حوزه آکادمیک انجام گرفته است و دوران مشروطه با دهها رویکرد و مکتب مطالعه شده است.اما من می‌خواهم به یک دوره تاریخی مهم در ایران اشاره کنم. ملت ما در دوره نهضت ملی شدن صنعت نفت توانست یک کار بزرگ نشدنی را شدنی و انجام دهد. دولت مصدق می‌دانست چه می‌خواهد پس با تکیه بر مردم توانست ابرقدرت‌های آن دوره را شکست دهد اما به دلیل شکل نگرفتن زیرساخت‌های لازم کشور دچار تفرق شد حتی اعضای جبهه ملی مثل حسین مکی، مظفربقایی، دکترمصدق و آیت‌الله کاشانی هرکدام به یک سو رفتند. چون کلیدواژه‌های ما دچار ابهام است ما دچار اختلاف می‌شویم وهارمونی و ارتباط نزدیک به راحتی به واگرایی تبدیل می‌شود.

ما در گذشته انباشت اطلاعات و تحلیل نداشتیم اما در دوره حاضر این مشکل برطرف شده است اما چرا از این تجارب استفاده نمی‌کنیم و گذشته چراغ راه آینده ما نمی‌شود؟ به نظر من این مشکل ریشه در تفاوت حکمت نظری و حکمت عملی ما دارد. با فروپاشی حکومت عباسی و در دوره مغول، بین اندیشه و عمل ما گسست ایجاد شد تا جایی که حافظ می‌گوید واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند/ چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند.

در واقع این بیت شعر حکایت از جهان زمانه حافظ دارد که البته این حکایت همچنان ادامه دارد و این گسست هنوز به هم پیوند نخورده است. ما آنگونه که می‌اندیشیم عمل نمی‌کنیم و می‌دانیم دروغ و بی‌قانونی بد است اما خود را مقید نکرده ایم و آنگونه که فکر می‌کنیم عمل نمی‌کنیم. ما می‌دانیم علت شکست مصدق، اختلاف بین همفکران کلان او بود ولی از واقعه تاریخی تجربه نمی‌گیریم. دهه اول انقلاب اسلامی یک دوران طلایی محسوب می‌شود اما این دهه، دهه طفولیت ادبیات اداره کشور بود. چرا ما از تجارب دهه اول انقلاب استفاده نمی‌کنیم؟ ما اکنون باید بدانیم کجاها با هم تنازع کنیم و کجاها تفاهم. ما باید درباره منافع ملی با هم تفاهم کرده ولی درباره راه رسیدن به این منافع می‌توانیم تنازع کنیم.

> **ما دولت‌های مکمل هم نداریم.کشور در یک دوره ای به وفاق می‌رسد و نتیجه آن برنامه چهارم توسعه می‌شود که رهبری، مجلس، دولت، مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان آن را تایید می‌کنند اما دولتی می‌آید و کل برنامه را کنار می‌گذارد و برداشت‌های خود را در هشت سال حاکم می‌کند. هشت سال زمان زیادی است و در همین مدت بسیاری از جوامع رشد زیادی کردند**

ارزیابی کلان از عملکرد دوره هشت ساله احمدی‌نژاد منفی است. اگر نگاه کلان مبتنی بر منافع ملی وجود داشته باشد عده ای که آن دوره را خلق کردند باید بگویند ما بیست سال کنار می‌رویم تا صلاحیت‌های لازم را بدست آوریم و دوباره به صحنه بازمی‌گردیم اما می‌بینیم که همین عده چقدر هم مدعی هستند. اینجاست که مشخص می‌شود بین حرف و عمل چقد فاصله است و کسی هم افراد را با عملشان محک نمی‌زند و چون معتقدیم بین حرف وعمل می‌تواند گسست باشد، می‌گوییم این دو به هم ارتباطی ندارند.

ما باید از خردسالی به کودکانمان بیاموزیم که حرف‌های کلان نزنند و متناسب با وعده‌های خود برنامه داشته باشند. خداوند در قرآن می‌فرماید چرا چیزی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ در پیشگاه خداوند این عمل از بزرگترین گناهان است.

در فیلم کتاب قانون همین مساله گسست نظر وعمل به خوبی به نمایش درآمده است. دختری لبنانی به دین اسلام روی می‌آورد و با فردی ایرانی ازدواج کرده و به ایران می‌آید. وی در یک جلسه دعا شرکت کرده اما می‌بیند که آنجا همه غیبت می‌کنند و قتی به استناد قرآن به این عده اعتراض می‌کند، طرد شده و در پایان مجبور می‌شود از ایران برود. ما باید این مسائل و مشکلات را در زیست اجتماعی، مدنی و قانونی خود حل کنیم.

در دوره ای که آموزه‌های مارکسیسم به کشور وارد شد، این تفکر در میان اقشار متدین کشورمان ایجاد شد که هرچه از غرب می‌آید از اساس و ریشه با دین مغایرت دارد در حالیکه بخشی از دستاوردهای غرب، دستاوردهای بشری بود که ما هم می‌توانستیم از آن استفاده کنیم در واقع به جای آنکه اصل موضوع را فهم کنیم هرکسی از ظن خود یار آن شد. بنابراین برداشت‌های متفاوتی از آزادی، قانون، انتخابات و پارلمان شکل گرفت و ما دچار آشفتگی ذهنی در فهم مسائل اساسی وملی شدیم. این آشفتگی هنوز هم سروسامان جدی پیدا نکرده است.

ما با پیروزی انقلاب اسلامی‌به میثاق قانون اساسی دست پیدا کردیم اما تاکنون اصولی از همین قانون مورد غفلت واقع شده است.ما برای رسیدن به این میثاق در انقلاب اسلامی سیصدهزار شهید داده‌ایم و انسان‌های بزرگی همچون امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، ستارخان، باقرخان، مدرس و مصدق برای رسیدن این ملت به عدالت و آزادی فدا شده‌اند اما چقدر فهم مشترک درباره همین قانون اساسی وجود دارد؟ بعضی دیدگاه‌هایی وجود دارد که معتقد به انتخابات نیست و می گوید چون جهان امروز، جهان انتخابات و دموکراسی است پس این موارد در قانون اساسی هم آمده و آنها لازم هستند و الحمدلله که این نگاه‌ها در اساس حاکمیت نافذ نیست اما تاثیر خود را در اداره کشور می گذارد. حذف نهادهای نظارتی، تقابل با نظام جهانی، بی‌اعتنایی به پیشنهادات دانشگاهیان و دستاوردهای مراکز علمی کشور از تاثیرات این دیدگاه است. اکنون می‌طلبد که همین قانون اساسی را مبنا قرار دهیم. اگر قانون اساسی مبنای گفت‌وگوی ملی شد، احزاب جدی شکل گرفته، شوراها فعال می‌شوند و این میثاق ملی مورد قبول همه می‌شود.

آیا همین گسست‌ها موجب شده است که آنطور که باید در دستیابی به توسعه موفق نباشیم؟

این گسست‌ها وتفاوت‌ها موجب شده است تا ما با وجود همه عوامل توسعه نتوانیم به توسعه دست پیدا کنیم. ما همه عوامل توسعه یعنی سرزمین بزرگ، منابع طبیعی فراوان، فرهنگ و تاریخ طولانی، فرهنگ دینی و نیروی انسانی را در اختیار داریم. ما اولین کشوری در منطقه بودیم که تحول جدی را در مناسبات خود آغاز کردیم. انقلاب مشروطه ما دو سال زودتر از انقلاب ژاپن بود.منابع طبیعی سی درصد ثروت ملی ما را تشکیل می‌دهد که این رقم برای ژاپن فقط دو درصد است. ما کشوری چهار فصلیم و تفاوت دمای خوزستان تا اردبیل به ٤۰ درجه هم می‌رسد در حالیکه اگر شش ساعت فاصله اوتاوا تا ونکوور را با پرواز طی کنیم فقط ۱۲ درجه تفاوت دما خواهیم داشت. ما حداقل ۱۰ هزار سال سابقه فرهنگی داریم. من در دوره‌ای مسوول بورس دانشجویان کشور بودم و وقتی به دانشگاه‌های کشورهای دیگر سفر می‌کردم به ما می گفتند دانشجویان ایرانی بهترین دانشجوها هستند. اما ما چه کم داریم؟ ما باید خلاءهای گذشته را با نگاه ملی مرور کنیم و بررسی کنیم که مشکلات آموزشی، فرهنگی ما چیست و سپس مانیفیستی تهیه کرده و براساس آن کودکان خود را آموزش دهیم تا این خلاءها به تدریج رفع شوند.

برداشت من از صحبت‌های شما این است که عمده مشکل ما، مشکل نخبگی است یعنی اگر نخبگان از تقابل با هم دست برداشته و به تفاهم برسند ریشه‌های مشکلات کشورمان هم حل می‌شود؟

بخشی از مشکلات ما مربوط به نخبگان است زیرا آنها دچار خودشیفتگی و غفلت هستند. از سویی «سمع» ما نیز ضعیف است. در قرآن ۱۳٦بار درباره سمع صحبت شده است اما ما بیشتر حرف می‌زنیم تا گوش دهیم. خداوند وقتی می‌فرماید من کسی را از رحمت خود محروم می‌کنم می‌گوید من او را از شنیدن معزول می‌کنم. خداوند به کسانی بشارت داده که حرف‌ها را می‌شنوند و بهترین آن را انتخاب می‌کنند. ما باید به شنیدن و نقد خودمان عادت کنیم. عادت کنیم که هر حرفی را هرجایی نزنیم. نباید اجازه دهیم فردی که مسوولیت ندارد اظهارنظر کند.

فضای دانشگاهی کشور برای حل این مشکلات چه نقشی دارند؟

اگر کشور دانش بنیان شد به ۲۰ میلیون دانشجو نیاز داریم زیرا کشور به دانش نیاز دارد. اگر ما دو درصد نیروی تحصیلکرده در بخش کشاورزی را بکار می‌گرفتیم اشتباهات ما در این بخش کمتر می‌شد.مگر مهمترین مساله ما، آب نیست؟ ما از آب به بدترین شکل استفاده می‌کنیم. دانش مشکلات ما را حل می‌کند.ما باید برای حل مشکلات خود از تجربیات دیگران استفاده کنیم.

آیا عنصر اعتماد به عنوان یک سرمایه اجتماعی مورد نیاز برای توسعه با گفت‌وگوی نخبگان در جامعه ایجاد می‌شود؟

شکل گیری اعتمادملی قدرت بیشتری از انرژی هسته ای به ما می‌دهد که با گفت‌وگو می‌توان این اعتماد را بوجود آورد.شهدا نماد وحدت ملی ما هستند و ما دیدیم در مراسم تشییع شهدا مردم با سلایق مختلف در این مراسم شرکت کردند اما برخی از این مراسم سوءاستفاده کردند ما تا در این بخش‌ها به تفاهم نرسیم، نمی‌توانیم از ظرفیت‌های خود استفاده کنیم.

آیا کشورها و ملت‌های دیگر هم به این مشکل ما مبتلا بوده‌اند؟ آنها چگونه مشکلات خود را حل کردند؟

مگر این اختلاف‌ها به شکل جدی تری در اروپا و غرب وجود ندارد؟ اما آنها واژه‌های اساسی خود را استاندارد کرده‌اند. آنها با هم گفت‌وگو کرده اند ودرباره منافع ملی خود به تفاهم رسیده‌اند و اختلافشان در این است که آیا میلیتاریسم راه رسیدن به منافع ملی آنهاست یا اقتصاد؟ جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها فقط بیست درصد با هم اختلاف دارند و در هشتاد درصد موارد به تفاهم رسیده‌اند. اما ما هنوز درباره چگونگی ارتباط با آمریکا، اروپا، کشورهای منطقه و اسلامی‌به تفاهم نرسیده‌ایم.

ما هنوز واژه‌های اساسی توسعه را استاندارد نکرده‌ایم. ما وقتی این واژه‌ها را استاندارد کردیم دیگر اشکالی ندارد که راه زیادی برای رسیدن به اهداف خود داشته باشیم. ما باید از تجربه ٤۰۰ ساله اخیر دنیا استفاده کنیم. البته از دل این تجربه فاشیسم، نازیسم، کمونیسم، دو جنگ جهانی، استعمار و استثمار بیرون آمده است اما همین بشر در این مدت دستاوردهای خوبی هم داشته است و توانسته در برخی امور به یک منشور، وحدت و منطق برسد. به طور مثال کشورهای اسکاندیناوی به این نتیجه رسیده اند که ترکیبی از سوسیالیسم و لیبرالیسم لازم است تا هم آزادی سیاسی تضمین شود و هم دولت بتواند در شرایطی که بخش خصوصی در حق مردم اجحاف کرد، مداخله کند و حداقل‌های یک زندگی طبیعی را تامین کند. در واقع رسیدن به یک قواعد ثابت توانست جوامع غربی را از انقلاب‌ها وشکاف‌های عمیق نجات دهد البته که آنها سابقه استعماری هم داشته‌اند.

نمونه دیگر کشور چین در شرق جهان است. آنها با تعامل با دنیا و البته حفظ منافع خود توانستند حرف جدی در اقتصاد جهانی بزنند.آنها خیلی هم شعار ندادند که ما می‌خواهیم پرچم آقایی را در دنیا بلند کنیم. ما هم باید از بیان حرف‌های کلان بپرهیزیم و در عمل نشان دهیم که حرفی برای گفتن داریم زیرا هزار گفته چو نیم کردار نیست. ما باید در عمل نشان دهیم شیعه امام علی بوده و در مناسبات اجتماعی و سیاسی خود، اخلاقی هستیم و سیاست برای ما ابزاری برای قربانی کردن اخلاق نیست. ما باید در عمل نشان دهیم که قادریم از ثروت ملی، رفاه عمومی‌ایجاد کنیم و با پدیده رانت خواری و آقازادگی مقابله می‌کنیم. ما این ظرفیت را داریم ولی باید ابتدا واژه‌های اساسی خود را استاندارد کنیم و از خودشیفتگی‌ها و توهم‌ها دست برداریم و سپس با نگاه به آینده به سمت توسعه حرکت کنیم. در این بین باید از پیش شنیدن‌ها، پیش فرض‌ها و پیش‌داوری‌ها فاصله بگیریم و خود را برای شنیدن نظرات دیگران آماده کنیم.مثنوی معنوی به این دلیل هنوز یکی از بهترین کتاب‌های دنیاست که با شنیدن آغاز می‌شود بشنو از نی چون حکایت می‌کند. دعای شعبانیه که یکی از بهترین دعاهای ماست با واسمع یعنی شنیدن آغاز می‌شود.

هروقت ما شنیدیم کارهای بزرگی همچون انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و رشد علمی‌و ورزشی را انجام دادیم.آنجا که خوب شنیدیم و به جای سروصدا کردن خوب عمل کردیم موفق شدیم.

> **ما با پیروزی انقلاب اسلامی‌به میثاق قانون اساسی دست پیدا کردیم اما تاکنون اصولی از همین قانون مورد غفلت واقع شده است.ما برای رسیدن به این میثاق در انقلاب اسلامی سیصدهزار شهید داده‌ایم و انسان‌های بزرگی همچون امیرکبیر، قائم مقام فراهانی، ستارخان، باقرخان، مدرس و مصدق برای رسیدن این ملت به عدالت و آزادی فدا شده‌اند اما چقدر فهم مشترک درباره همین قانون اساسی وجود دارد؟ اکنون می‌طلبد که همین قانون اساسی را مبنا قرار دهیم. اگر قانون اساسی مبنای گفت‌وگوی ملی شد، احزاب جدی شکل گرفته، شوراها فعال می‌شوند و این میثاق ملی مورد قبول همه می‌شود.**

در ایجاد گفت‌وگوهای ملی که شما به آن اشاره کردید چه گروه‌ها یا نهادهایی نقش دارند؟

به جز گروه‌های مرجع، رسانه‌ها نقش مهمی‌در این زمینه دارند. امروزه رسانه‌ها و دنیای مجازی تا عمق زندگی انسان‌ها نفوذ کرده است. علاوه بر این روشنفکران سیاسی، اقتصادی، دینی و فرهنگی هم موثر بوده و باید آنها فعال شوند. ما اگر با هم به تفاهم نرسیم همچنان همدیگر را متهم می‌کنیم و منتظریم دستی از آسمان بیاید و مشکلات ما را حل کند در حالیکه دست آسمان وقتی به کمک ما می‌آید که در زمین مقدمات آن فراهم شده باشد.

آیا تعاملات جهانی و استفاده از تجارب سایر کشورها در مسیر استانداردسازی واژه‌های کلیدی ما می‌تواند نقش سازنده‌ای داشته باشد؟

تعاملات جهانی بسیار مهم است. مدیریت ما در بسیاری از عرصه‌ها هنوز استانداردهای لازم را ندارد در حالیکه یک مدیریت قوی می‌تواند از همه فرصت‌های داخلی و بین‌المللی استفاده کند. یکی از دلایلی که تمدن اسلامی توانست در قرون ٤ تا ۷ حرف اول را بزند این بود که نهراسید و به سمت تمدن ایران، یونان، چین و مصر رفت و از نکات مثبت این تمدن‌ها برای ساخت تمدنی جدید بهره برد.

تعاملات جهانی از چند نظر دارای نکات مثبتی است. اول اینکه ما را در معرض تطبیق قرار می‌دهد زیرا وقتی ما با خودمان حشر ونشر داریم توانایی تطبیق نداریم.این تعاملات موجب دیدن نقاط ضعف و قوت ما می‌شود. دوم اینکه ما می‌توانیم با تعاملات جهانی از یافته‌های جدید بشر استفاده کنیم. ما باید از دانش سایرین استفاده کنیم. خرد بشری محصول رحمت الهی است ما با تعامل با جهان از منابع عظیم خرد بشری استفاده می‌کنیم و البته باید به فکر حفظ هویت خود هم باشیم. سوم اینکه ما با این تعاملات از استفاده از مدل‌هایی که قبلا مورد استفاده قرار گرفته و جواب نداده اند پرهیز می‌کنیم. در واقع جوامع دیگر برای ما عبرت می‌شوند. می‌توان اینگونه گفت که تعاملات جهانی دریچه‌های جدیدی را به روی ما باز می‌کند.

به دلیل سابقه استعمار و توطئه فراوان قدرت‌های غربی علیه کشورمان در طول چند قرن اخیر، این دیدگاه هم در کشور وجود دارد که نباید با دنیا وارد تعامل شد زیرا قدرت‌های بزرگ همواره درصدد از بین بردن استقلال کشورمان هستند.این دیدگاه چگونه قابل نقد است؟

البته ایران هیچگاه مانند هند استعمار مستقیم نشد و فقط در یک دوره در جنگ جهانی دوم به اشغال شوروی، انگلیس و آمریکا درآمد. طبیعی است که کشورها به دنبال منافع خود باشند. غرب جدید هم با پدیده استعمار آغاز کرد و آنجا که توانایی پیدا کرد به جای گسترش فضیلت به گسترش سیطره خود روی آورد. هنوز هم کشورهای شمال به دنبال بهره وری از کشورهای جنوب هستند. اما ما گاهی در نگاه به دنیا دچار شرک خفی می‌شویم و گمان می‌کنیم دو قدرت در دنیا وجود دارد یکی قدرت خداوند و دیگری قدرت غرب.

در دنیای امروز هرکشوری با استفاده از فرصت‌های داخلی خود و با نگاه به بیرون می‌تواند نقش موثری در عرصه بین‌المللی داشته باشد. تجربه سی سال گذشته نشان می‌دهد علم دیگر در انحصار هیچ ملتی نیست و هر ملتی با مدیریت صحیح، آینده‌پژوهی، توجه به منافع ملی خود، ایجاد مکانیسم برای استفاده از ظرفیت‌های خود و با ایجاد رضایت برای مردم خود می‌تواند در دنیا حرف جدی بزند.

در سابقه استعمار، استثمار و زیاده خواهی برخی قدرت‌ها جای هیچ تردیدی نیست اما ما در این دنیا یا می‌توانیم فعال باشیم یا مثل کره شمالی منفعل. ما اگر می‌خواهیم در دنیا نقش ایفا کنیم نباید جهان را به قدرتمندان واگذار کنیم. ما برای نقش‌آفرینی در نظام بین‌الملل باید چه می‌خواهیم‌های خود را روشن و شفاف کنیم. ما به جای مطرح کردن حرف‌های کلان باید بدانیم در چه سالی می‌خواهیم به کجا برسیم. وقتی تکلیف ما روشن شد سناریوها هم مشخص می‌شود. ما اگر می‌خواهیم حرف اول را در زمینه دانش درمنطقه بزنیم آیا می‌توانیم با دانش جهانی در ارتباط نباشیم؟ حتی برای درونزا کردن دانش باید ماهیت آن دانش را بشناسیم. این دانش محصول تلاش بشر است و فقط دانشمندان آمریکا یا اروپا در آن نقش نداشته اند. ما بدون تعامل نمی‌توانیم دانش را بشناسیم و در تولید آن نقش داشته باشیم. امروز جهان چند قطبی شده است و منافع قطب‌ها در تعارض با هم هستند و همین تعارض منافع فرصت‌های خوبی را برای ما فراهم می‌کند.

ما از امام خمینی(ره) از لحاظ فقهی، فلسفی و عرفانی که برتر نداریم. همین امام پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی‌را به رای مردم گذاشت. قانون اساسی، انتخابات، تفکیک قوا، محدودبودن قانون و مجلس قانونگذاری همه از دستاوردهای بشری ست اما امام(ره) از این دستاوردهای بشری استفاده کرد. پیامبر اسلام فرموده است اطلبوا العلم ولو بالصین. در چین آن روز نه الهیات و عرفان بلکه علم بشری تولید می‌شد. رهبران انقلاب اسلامی‌مخالف دستاوردهای جهانی نبودند و پیام خود را با استفاده از دستاوردهای جهانی منتقل کردند. رهبران انقلاب با موسیقی و سینما مخالف نبودند و اگر امروز ما در بخش‌هایی از سینما موفق بوده‌ایم به این دلیل است که ما اصل وجود سینما را قبول کردیم و پیام خود را از طریق سینما به دنیا اعلام کردیم.

امکان ندارد بتوان امروز حرف جدیدی مطرح کرد بدون آنکه با جهان تعامل کرد. فقط ما نیستیم که به حفظ هویت فرهنگی خود می‌اندیشیم. در ژاپن، فرانسه و چین هم همین حساسیت وجود دارد. با اینکه زبان انگلیسی زبان جهانی شده است اما فرانسوی‌ها اجازه نمی‌دهند که خللی در زبانشان ایجاد شود. ما اگر بخواهیم وارد نظام جهانی شویم باید از دستاوردهای بشری که ربطی به شرق و غرب ندارد استفاده کنیم. ما باید بدانیم که چه می‌خواهیم و در عین حال بدانیم در کجاها باید تعامل کرده و در کجا باید تقابل کنیم. اگر اینگونه عمل نکنیم مثل کره شمالی می‌شویم یعنی یک گوشه می‌ایستیم و همه دنیا را به کسی می‌دهیم که او را نفی می‌کنیم.

تعامل نکردن با دنیا یک دیدگاه واپس‌گرایانه و انفعالی است حتی پیامبر اسلام همه دستاوردهای دوران جاهلیت را نفی نکرد و بلکه از دستاوردهای مثبت آن استفاده کرد و پدیده‌های منفی مثل بت‌پرستی را رد کرد.

شما اشاره کردید که ما باید در مورد واژه‌های اساسی خود به برداشت مشترک برسیم و آنها را استاندارد کنیم. لطفا تعدادی از این واژه‌ها را برای ما نام ببرید.

مهمترین واژه‌ها که باید حتما تعریف و استانداردسازی شوند عبارت اند از توسعه، منافع ملی، پیشرفت، رشد، آزادی، عدالت، حقوق اساسی، حقوق بشر، سرزمین، ملیت، دین، اخلاق، قانون، برنامه‌های کلان و میان مدت و نگاه جهانی و عمل محلی. البته هرکدام از این واژه‌ها زیر شاخه‌های زیادی دارند که آنها هم باید تعریف شوند.